

مقدمات سرکاری یعنی مقدماتیکه خود سرکار و الایتبار احد الفریقین  
یا فریق ثالث اندران بوده باشد بعلاقه محکمه خاص کشنری مقرر گشته

وقع و اعتبار آن عهد نیزه پیشگاه حکام و الامت نام خیل بود هرگاه

بعذوت بگنیل صاحب انقلابی اندران منصب راه یافت

باتفاق آراسی صواب انتامی ارباب سوپریم گورنمنت از پیشگاه

معدلت پناه معلی القاب نواب گورنر پها در برای دید بانی و تدابیر

مقدمات سرکاری اپیش کشنری سبقتلال علاقه بنگاله بین تعلق گرفت

و حکام قدر شناسن مشابهه کار گزارسی و محنت و ریاستکاریم

آن عهد سترگ را کلیت بر من گذاشتند بکرم ایزد و سبحانه و تعالی شان

از حسن انتظامش کم بجال خوبی و خوش اسلوبی سر بر زده حکام و حاکمان

هر دور را خور سندی و رضا مند و اشتم و هر قدر سعی مشکور

که اندران کار از من بظهور می آمد موجب از یاد مسرت خوشنودی  
 ایشان و باعث افزونی اعزاز و احترامم بهمانقدر زیاده ترمی شد  
 و هرگاه این سررشته کشتیری شامل محکم بزرگ صدر دیوانی گردیدیم  
 باشنای این تعلق با اعتماد قوت و محنت خود و مشاهده مزید الطاف  
 و اعطای حکام و الامقام بسال پیکزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی  
 و ستوری و کالت بزرگ و اور بگاه صدر دیوانی و نظامت کلکته  
 در خواستم حکام و انش فرجام نه محض از ر بگز رعنایت بیغایت که مبتد  
 عالم داشتند بلکه باضافه دیانت و حسن خدمت بران که آشکارا بحضور  
 ایشان بود بلا آزمون و امتحان سند تقریر و دستوری تحریر و تقریر  
 بقدمات مرجوعه آن عدالت بمن بخشیدند حقیر بحول و قوه خدای بزرگ  
 هر دو کار یعنی سوال و جواب مقدمات سررشته کشتیری خاص و تقریر

عهد و کالت آن شرک عدالت بذات واحد خود بخوبی مستام  
 بانجام میرسانید و بدام رضا جوئی اباالی معامله و خورسندی حکام  
 بلند نام را شعار و و ثار خود ساخته بود و بگردار و گھنثار جزرستی  
 و حق بینی نیکزید هنگام ترک تعلق از خدمت کشتنری که در سال  
 یک هزار و هشتصد و پنجاه و پنج اتفاق افتاد آنهمه محنت و دیانت  
 و راست کاری و نکوشعاریم نه فقط باعث این ترقیات و  
 نگو نایبهای من شد که شرح احوالش می نگارم بلکه اعیان این  
 دولت بلند صولت را بران آورده بود که اگر اندک خواسته  
 برای کدام خدمت بیش مزد از خدمات جلیله حکومت و  
 ماناسی آن ظاهراً هم بداعات حقوقم جانی اندرون صفت معززان  
 نامی عهد و اران گرامی برای من تجویز نمایند ولیکن با اینهمه دان

عزت و منفعت اعتبار و اشتباه یکدیگر در کار و کالت آن شرک است صد و ششم  
 نگذاشت که بکدام چاکری خود را پاسبانم و از آنجا که  
 تائیدات ایزد و منعام و لطافت حکام با سنجیدگی کار و پسندیدگی  
 رفتارم حسن انضمام بوجه تمام داشته رجوع از باب معاملات  
 از زمینداران و راجگان با و قار و دیگر عمائد و یار و اصحاب  
 از بهر کیش و ملت چندان بودی که با وجود رعایت و مروتها که  
 با بسا از آنها لی معاملات بواقع میکردم مبلغ سنگین افزون  
 از چشمداشت بوجه مزد و اجبی حاصل میگشت نه پسندیدم که ترک  
 چنین تعلیق گویم و براه دیگر پویم فاما با وصف عدم انسلاک  
 در سلک چاکران سرکار گردون و قار حقوق نمکخواری و لوازم  
 اطاعت و فرمان برداری همواره بسان چاکران بلکه پیش از آن

ملحوظ داشته و ادای اتب به خواهی دولت اندیشی مانند بندگان خیرگان  
 در هر حال بر خود واجب و لازم انگاشتم و هر خد متیکه در خور من  
 پیش آمدنی خواهش مزدی بجال رغبت و خورسندی بجان دلش  
 بجا آوردم بلکه اگر صرفی در آن دیدم گاهی از کفیه خود نیز کردم  
 و برین قول حافظ شیراز علیه الرحمه کار بند شدم  
 تو بندگی چو گدایان بشرط مزدی مکن که خواجه خود روش بنده پروری  
 غرض که بافضال خدای بهیما آقایی حق شناس داد و بخش داشته و  
 نیت خودم راست و درست بود آنچه آرزو کردم در ابد ک زمان  
 بیش از آن منتفع و متمتع گشتم و مایه احترام و آسائش زیاد و از خوا  
 اند و ختم زبانم بسیار شت یزدان هر سربان هر بروم  
 نغمه خوان است و بهایم بشکر او بیای نعمت هر نفس جنبان

بنو زمدت دو سال برین احوال نگذشته بود که ناخر و مندوان  
 چندین دیار و تنک طرفان تبه کار با غوامی همدگروا و بام و  
 خیالات بی پاؤس طرفه نازده شد و فساد و اقصای این بلاد  
 به مارچ ماه سال پچزار و هشتصد و پنجاه و هفت عیسوی  
 بلند کردند و نه صرف باعث خرابی و بربادی خوشتن بلکه  
 حیرانی و پریشانی جهانی گشتند شرح مجمل از حالات و کیفیات  
 آن تعلق به بهره سوم دارد و از آنجا که حکام و الامقام راست کرد  
 و نکوشعاری با یم بچندین خدمات و مناصب کوچک و بزرگ بار  
 آزموده و مشاهده فرموده بودند اندران ایام شورش و فساد  
 هنگام هنگامه آرامی باسی بغاوت پیشگان بدنه با دولت  
 بهر اهی سایبول صاحب باور کشتن اضلاع پنهان گشتن کبیری

با اختیارات مجسری اضلاع خمسہ آنجا به اوائل اگست ماه سنہ یکہزار و  
 ہشتصد و پنجاہ و ہفت عیسوی ماور فرمودند بافضال اینزدید و  
 اقبال دولت انگلشیہ بذل مساعی نموده بدفع آن پرداختہ و صلوات  
 امن و اطمینان میان رعایا و حکام بشایستہ ترین نہجی پیدا ساختہ  
 حق نیست کہ اندرین خدمت بسامحن و مشاق بر خود گوارا کروم و  
 بہ بسا افکار و تردوات بشمار شب را بروز و روز را شب  
 آوردم تا بزودی خارهای خلش از ساحت قلوب حکام و رعایا بنا  
 تدبیر چیدم و گلزار امن و عافیت را از دست برد صرصر شرور و  
 باز خریدم فاما جلدوی اینہمہ خدمات با وجود خواہش و اصرار حکام  
 و التبار ہیچ نگر فتم و گاہی از راه اخلاص کیشی بطریق غرض اندیشی  
 نرفتم بعد ازین ہنگام حکام و الامتقام بہ آن زرمی مجسری ارالامارہ <sup>کلکتہ</sup>

سرفرازم کردند و زمام حکومت اینجا بدستم سپردند و همچنین عهده  
میونی پل کشنری شهر کلکته یعنی تدارک و اجرامی مورارانش و درستی

این شهر و حفظ صحت و اعتدال آب و هوا اندران بتدابیر و کنکاش

با و گیر حکام و کار فرمایان با انضمام بستیس آف دی پس آنجا

منفوخم ساختند سپس از غایت الطاف و عنایت به شرک <sup>منصب</sup>

ممبری کونسل گورنمنت بنگاله ام از برای درستی اجرائی گونه <sup>مین</sup> قوا

مملکت و اصلاح ملک و رعایا برگزیدند و بنواختند بفضل خداوند <sup>ساز</sup> کا

این بزرگتر خدمت را نیز تا عرصه سه سال حکامیش با حسن و جوه چنانکه

می بآبا انجام رسانیدم و مورد مراحم و تملقات باالی این سلطنت عا

بیشتر از پیشتر گشتم من بعد عالیجناب <sup>نقش</sup> تطاب نواب سیریل بیڈن

گورنر بنگاله حسب فرمان و اجب الاذعان <sup>باب</sup> بندگان عالیجناب حسب <sup>بیت</sup> و

نائب السلطنت و ایسرامی نواب لارڈ لارنس گورنر جنرل بہادری  
 در سال یکہزار و شصت و شصت و چار عیسوی شانزدہم روز ماہ کتوہ  
 باعطای سند خطاب خانی و بہادری ارشاد و بسا کلمات تحسین و انور  
 سر عزم را و مجمع عام و حضور می بسیاری از راجگان و بہاراجگان  
 بلند نام و رئیسان ذمی احتشام براوج فلک رسانیدند و از دیگر  
 بساطرق تشریف و احترام باعلان تمام اعزاز بر اعزاز بخشیدند  
 ترجمہ سند خطاب خانی و بہادری کہ از طرف  
 لازم اشرف بندگان نواب مستطاب معالی القاب ایسرامی  
 گورنر جنرل بہادری در بابہ در مقام مظفر پور پوٹوٹ رعنا و مر  
 از انجا کہ تحریر نواب لٹننٹ گورنر بہادری در نگالہ در باب خطاب خانی  
 و بہادری بنام ایشان بسفارش رسیدہ لاجرم اینجانب از ریکرڈ

کمال خورشیدی رضامندی خطاب خانی بہادری بقید حیات با ایشان عطا فرمایم

مرقوم تاریخ ششم ماہ اکتوبر ۱۸۶۲ء عیسوی

ترجمہ بیان فضل ترجمان جناب منزلت مآب

نواب لفظنت گورنر بہادر کہ بتاریخ نوزدہم جنوری

سہ ہزار ہشتصد و شصت و پنج عیسوی بدر با

عام مقام مظفر پور ضلع تربت ہنگام تفویض

سند خطاب ان زبان گوہر نشان بقصدا تمام اعلام فرمود

ہم کمال خوشی سے اس جماعت حضار اور آپکی ہمدیاری کو گونگی روبرو

اس مسرت افزا کام کو انجام دیتی ہیں یعنی سند خطاب عنایت افزا

خانی و بہادری کو عوض آپکی خدمت اور تائید سرکار کی مزین

بدستخط جناب نواب گورنر جنرل بہادر نائیب مآب ملکہ معظمہ و مہر و

گورنٹ انڈیا آپکو از طرف سرکار دہلی میں یہ سند جو مایہ فخر و  
 مباہات میں الاقران ہی خاصہ اوس حسن انتظام اور تائید حکام  
 کی عوض میں از طرف سرکار دو نمدار عنایت ہوتی ہے جسکو  
 آپ نے اسیوی کی ویسی وقت میں کہ جب چند اسباب سی  
 جنگی تصریح اسوقت ضرور نہیں ہی مابین سرکار عالی شان اور  
 رعایا سی ہندوستان کی تخیلات بل اعتمادی واقع ہو گئی تھی  
 عمل میں لائی اور آپ اپنی خوشی سی اپنا بہت نقصان اوشما  
 اور لوگوں کی طعن و تشنیع کو گوارا کر کے فقط بعض تشنید  
 ارکان امن و امان و استحکام ممالی خیرگالی و اطمینان  
 معین و بددگار سردکار اور فلاح جوئی ہر صغار و کبار ہی  
 جسکی تفصیل اور تشریح سائمول صاحب کشر کی عبارت و

الفاظ سی بخوبی واضح ہی منجملہ او کی ایک جملہ یہ ہے کہ آپ  
 جو ایک معزز ہندوستانی ہیں ویسی شدت ضرورت کی وقت  
 خواہش خود سدا کار کی مدد میں تیار رہی اور جس وقت  
 جس کام کی آپسی خواہش کی گئی او کو اپنی بڑی  
 سرگرمی اور ہوشیاری اور وفاداری کی ساتھ انجام دیا  
 میں اب اس سند کو آپ کی ہاتھ میں دیتا ہوں اور امید  
 رکھتا ہوں کہ آپ اس ذریعہ افتخار اور مایہ اعتباری  
 ایک عمر دراز تک کامیاب و کامگار رہیں  
 پیاس گزاری از طرف مولف  
 زانسانکہ او اسی پیاس حضرت منعم حقیقہ جلالت الالاء بازا  
 نعمتہای او سجانہ کہ بزودی خواہ بدرنگ میرسد و در اوقات

مقدره خاصه حاضر و موجود و میگرد و در جمله کائنات  
 و سایر مخلوقات از جمله واجبات و مفترضات است همچنان  
 بجا آوری شکر خداوندان مجازی و وسائل عالم کار سازی  
 که عبارت از ملوک و سلاطین باشد از قبیل فرائض و مستحبات  
 یثما فراوان پاسداری و شکرگزاری جناب <sup>سلطنتها</sup> ملکه معطره ام  
 که مملکت هند و انگلند زیر نگین شفقت و مرحمت آگین جناب  
 و سیت بعوض عطا یا بخششهای که از انجناب سلطنت ایاب  
 بهر یکی فراخور خدمت وی رسیده و میرسد از گزین لوازم  
 اطاعت و بهین نتایج شناخت حق نعمت است آسوه گزارش  
 این که هر گونه شرف و تبار و عنسرت و افتخار که امر و  
 بصدور فرمان واجب الاذعان بندگان معالی شان <sup>سلطنتها</sup>

نواب شمت آاب و ایسر امی و گور نر خزل بهسا در دام اقباله

و گوهر افشانی زبان فیض ترجمان جناب مکرمت انساب نواب

لفظنت گور نریها در دام احب لاله حاصل و واصل با بن هم میر گشته

بر بر صغیر و کبیر و بر بنا و پیر نیکو واضح و لایح همسانا این گرامی صله

حسن خدمت و وفا شعار پهای ویرینه ام بمن عنایات حکام

والا مقام سبب ابقامی نام و اعطای هر گونه عزت و احترام

برای دوام شده است و هر چند که ظهور این بخشش شرک

و عطای بزرگ بعد مرور چندی از سنین و شهر صورت بسته

لیکن پیدا است که حقوق آن خدمتهای ویرینه گاهی از

خواطر نصفت مظا هر حکام معدلت کوشش فراموشش نبود بلکه

نظر تفقدات خاصه حکام عالی مرتبت همواره متوجه عالم مانده

مراتب اعزاز و توقیرم را وقتاً بعد وقت و ساعتاً بعد ساعت زیاده  
 می افروزد و از نیجا است که بعنایت عهده‌های جزئیله  
 آنر می مجسری و میونی سپل کشتری و سر رشته عالیته بسر  
 یچس لیو کو نسل در هر دم بتازه عزتم نواختند و اینک  
 بشرف خطاب خانی و بهادری که هر آینه سرمایه عزت و احترام  
 برای دوام است معززم ساختند پس هر بخششی و نعمتی را از ان  
 بهزار زبان شکر گزارم و منتهای فراوان از ان جزائل نعماو  
 فضائل آلا بر خود وارم و اکنون بخدمت جمسه ساکنین این  
 مملکت وسیع اندرز مخلصانه من آنست که هر کس که براه خیرخواهی  
 این سلطنت دوران عدت شتافت پرایه دولت و  
 عزت یافت و آنکه پابراه عدرو بدخواهی نهاد سرمایه جان

خود را بیاورد و ادب عاقل کسی است که خیر طلبی و بیامی این دولت را  
 ظاهراً و باطناً ملحوظ خاطر دارد و از طرف خیر خواهان این سلطنت  
 تخم کینه را برگز بسینه صفا گنجینه خود نکارد و واجب شناختن حقوق  
 فرزندان را یات امن و امان بر هر ذمی شعور ضرور و با ختن  
 مخالفت با بزرگ کرده های خداوند زمین و زمان از شمع امور است  
 و نباید که بظاہر کلمات خیر خواهی بزبان رانند و در باطن بفکر  
 بد خواهی و بد اندیشی با بانند زیرا که راستکاری باعث رشک است  
 و افعال مکرور را اگر چه بظاہر لباس آراسته نماید اما در اندک زمان  
 حقیقت آن از پرده بیرون افتد و نتیجتاً غمخوارانی  
 و بر باد می حال آید صحبت جز بانیکان و خیر خواهان سلطنت  
 مدارید و از بنشین با اهل بغی و فساد و استر از واجب انکارید

بلکه تخصص حالات فتنه برانگیزان همت بر نگارید چه اگر خود  
 قدرت تلافی و مکافات آن نداشته باشید اطلاعش مخصوص  
 حکام و الامتاقم که مؤسسان ابنیه امن و انتظام اند غیر محظوظ  
 بلکه نهایت ضرور بشرطیکه در خواہش این کار و امن دل ابا لوش  
 بغض و حسد نیالوده از و اثره قوت و انصاف گاهی بیرون زود  
 و بلا سببی مصدر تصدیع و توزیع ناکرده گناہان نشوید فقط  
 حالا باز بر سر اصل سخن آیم واضح باد که حکام ذی احتشام  
 بعد ازین همه تشریفات تشریفی و گیر بر بالایم انداختند  
 یعنی بامی سال یک هزار و ہشتصد و شصت و ہشت عہدہ  
 جلیدہ انزری مجٹری صناع بست و چہار پرگنہ  
 ملحق کلکتہ بنام محض از برای ازویاد اعزاز و احترام مقرر ساختند

وزیر برای درآمدن بایوان عظمت بنیان گورنری برای وزینه  
 که مخصوص بایاب و ذهاب گورنران و ارباب کونسل و دیگر حکام  
 و رؤسای اجل میباشد تاریخ هفتم جنوری سنه یک هزار و هشتصد  
 شصت و نه عهد حکومت معلی القاب عالیجناب رانت انزل  
 لارڈ لارنس بهادر گورنر جنرل هند از رگزر کمال اعزاز و امتیاز  
 مرخص و مجاز گشتم و هم مخفی مباد که مقارن همین ترقیات کامیابی ها  
 روز افزون که آبسال اقبالم بایاری افضال ایز و ذوالجلال هر دم  
 نصرتی تازه و خضرتی نو انداز می پذیرفت و هر زمان طرفه کلی  
 و چپستان مرادم می شگفت بتاریخ یازدهم مارچ سنه یک هزار و هشتصد  
 شصت و هفت عیسوی حضرت والامرتبت سکندر سطوت فرید  
 حشمت بادشاه حجاجه او ده این هم پیر را بدر بار و بار خو و طلب

تا بحصول خدمتی شرک از حضور شوکت و اہت معہور حضرت

باوشاہ حججہ بصد گونہ عز و امتیاز معزز و سرفراز گردیدیم و صورت

این ماجرا چنان بود کہ بعد اقامت چند گاہ حضرت باوشاہ بحوالی

شہر کلکتہ ملازمان چند نا حق اندیش از برای تن پروری خویش

بصد گونہ حیل و تدابیر دست تصرف در مداحل و مصارف

شاہی دراز گردند و از ان مبلغ لک روپیہ برای صرف

جیب خاص از سرکار و الاتبار گورنمنٹ بختہ از حضرت

باوشاہ حججہ بہر ماہ می رسید بیشتر حصہ را در قبض و تصرف

خود می آوردند تا آنکہ بر ہیسم اکتفا نکرده قریب

کرور روپیہ بنام ہنادتہ خذہ خود ذمہ بندگان حضرت

شہار و آوندونہ صرف برای ہمہ آسودند

بلکه بعضی از ایشان بان بر اول پیشقدمی نموده بقصد  
 مراجع بر رو بعد الت نهادند و خواهان بدنامی  
 که نصیب اعدای بستگان گرامی باد برای حسرت  
 والا رتبت گشتند سرآمد این گروه منشی صفت بود  
 که بخطاب محمود و الدوله لسان استلطان مخاطب گردیده و  
 بدستگیری مرحمت عافیت حضرت باو شاه حجاجه از خضیض خاک  
 تا اوج فلک الافلاک رسید که همت بتصرفات از همه چست  
 تربست و تا مدتی کارش همین بود که افراد حسابات بی حساب  
 هزار گونه هوشیاری مزین بنشان ملاحظه حضرت باو شاه  
 حجاجه کنانیده استدللاً با خود نگاه میداشت تا آنکه در ضمن  
 حساب حساب عمرش سرآمد پس ماندگانش بعد روزی چند

سر از اطاعت ولی انعم بر تافتند و بدعوی مبلغ چهل و یک لک و  
 شصت و شش هزار سه صد و پنجاه و هفت روپیه چهار و  
 نیم آنه بر حضرت بادشاه حججه فریاد و نفی بعدالت  
 بروند و آن اسناد و افسان را باطله را برای توشیح  
 و تصدیق دعوی خویش پیش کردند حضرت بادشاه  
 حججه نظر بر دیرینه تو سلم که اول ازین بدعوی وجه سفارش  
 دولت او دیده منصوب مانده بودم از جمله و کلامی نامه  
 داور نگاه شرک کلکتہ برای تفویض خدمت و کالت  
 و سرانجام سائر جهات عدالت مخرجم داشتند و برگزیدند و  
 طلب در حضور عظمت معمر اعزاز و امتیازم بخشیدند هر چند در او  
 هنگام تشریف آوری بندگان محلی هم ایامی از طرف لازم اشرف

حضرت باو شاه حجاجه بطسليم رفته بود ليکن اندران وقت بعض عوام  
مصاحح در کتاب دولت حضور می غیر از معذوری بدستم افتاد  
این بار که دومی مرتبه یاد فرمائی آن شهر یار بلند اقدار بود <sup>عنه</sup> و سمعاً و طاعتاً  
گفته بدرک شرف عتبه بوسی سرافتخار بر ذروه آسمان و فرق <sup>ن</sup> فرقدان  
سودم و بعد مشوره با کرنل پیر برٹ صاحب بها در اجنت عالیجناب  
ابیت و شوکت مآب نواب گورنر جنرل بها در که از جمله دانشوران <sup>ن</sup> و خرد  
و صاحبان با عز و شکوه اند قبول خدمت کالت حضرت باو شاه حجاجه  
عزت و سرفرازها حاصل نمود و حضرت اقدس و اعلی در صحبت تخلیه <sup>ن</sup> جمله  
مکنونات خاطر دریا مقاط شرف اطلاع بخشیدند تا بنیبه و تکذیب  
مخالفتان رایت بهمت برافراشتم و توجه خاطر خود را از جمله اطراف <sup>ن</sup> منعطف  
بسر کردن انهم شرک گماشتم و اگر چه سائر مقربان <sup>ن</sup> سلطان و کبرین خاقان را خذ  
منافع

و جلب تمتعات با هم شریک و انباز و خلیط و هم از سینه بودند  
 پنهان تخم مخالفت بر لبها گذاشتند و تائید کامیابیم درین مهم مهم  
 نوعی منظورند داشتند و میخواستند که امریکه تائید این کار را  
 از هیچ طرف اطلاعی بران حاصل آید ولیکن بهدایت حضرت  
 بادشاه حجه و حمایت بعضی از غائبان خیرخواه بعد بسا نکات  
 و تردوات بحید و شمار سامان کار را درست کرد و چون  
 و لائل تکذیب و تردید محسوسان بعد جد و جهد  
 و نه اهم آورد و چون از مدتی اخبار مدیونی و بد انتظامی  
 علاقه شاهی در چارسوی عالم اشتهار و انتشار یافته بود  
 هم دران اثنا محبت نامه از طرف لازم الشرف  
 و الاجتباب محله القاب نائب السلطنت نواب

گورنر جنرل بہادر بجنور شوکت و اہت معمر حضرت بادشاہ  
 جمجاہ بنیمون محبت و مصلحت مشخون رسید کہ اگر حضرت بادشاہ  
 تصفیہ جملہ معاملات قرضہ و نظم و نسق ضروریہ بعہ  
 شش ماہ نخواہند فرمود از برای انتظام آہنہ ہمام کار فرمای  
 بطور کمیشن از پیشگاہ اہالی گورنمنٹ عالی معتبر گردیدہ  
 بتظیم و تسبیق جملہ امور ضروریہ و پرداخت نطن بر آن  
 حضرت بادشاہ جمجاہ باقتضای راسی عالم آرامی خود کار  
 فصل قصن ایامی جملہ قرضخواہان و حسابداران را کہ  
 عدم اجرائی تقریر کمیشن از طرف گورنمنٹ عالی مشروط  
 و منوط بآن بودہ نیز بہن مفوض فرمودند این ہمہ  
 فی الفور کار بند حکم محکم شدہ اکثر حسابات را بذات

خاص خود و بعضی را با عانت و اتفاق جناب کرنل ہربرٹ  
 صاحب بہادر میں و ہمیدہ قبل از انقضائے  
 میعاد معین تصفیہ آئیمہ حسابات پرداخت و از ان جملہ دعاوی  
 سنگین کہ کم و بیش بمقدار یک کروڑ و بعد دیدن ہمیدہ  
 بفراوان کوششہا حذف استقاط بساز و اند کردہ و از یک کروڑ  
 بہفت لک آوردہ قسط ہفت ہزار روپیہ ماہانہ برای دای  
 آن مقرر ساخت مشقت عرق افشانیہامی بعض نکمحلان و  
 خیر سگالان کہ موافق حکم حضرت بادشاہ حجاہ معینت و  
 اتباعم در آن وقت کوشیدند خیلی معاضدتم اندرین کار نمود  
 باجملہ ہر آنچه از کارنامہ ہا بسر انجام ہام حضرت بادشاہ حجاہ  
 بر منصفہ پھور جلوہ گر آمد تفصیل آنرا از دیگر کتابم کہ ہمدران